

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمدرضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۷۶ - دوشنبه ۹۵/۲/۶

## ادامه‌ی اشکال محقق نائینی رحمته الله علیه بر استفاده قاعده‌ی یقین از ادله‌ی استصحاب

حیثیت نقض؛ محقق نائینی رحمته الله علیه فرموده‌اند<sup>۱</sup> نقضی که در استصحاب، منهی است مربوط به متیقن است؛ زیرا این نقض بر یقین سابق وارد نمی‌شود بلکه متیقن سابق را در ادامه مورد نقض قرار می‌دهد، به خلاف قاعده‌ی یقین که نقض بر یقین وارد می‌شود و این دو قابل جمع نیست؛ زیرا به اعتبار اول، یقین طریق می‌شود چون مقصود آن متیقن است؛ یعنی نقض به متیقن برمی‌گردد، ولی در قاعده به خود یقین باز می‌گردد.

حیثیت حکم؛ حکم مجعول در قاعده‌ی یقین، بناء عملی است بر ثبوت متیقن در زمان یقین، به خلاف استصحاب که بناء عملی است بر ثبوت متیقن در زمان شک؛ زیرا در قاعده بیان می‌شود آن زمانی که یقین وجود داشت این چنین چیزی جعل شده است و در استصحاب، بناء عملی بر ثبوت متیقن در زمان شک است و این‌ها با هم تنافی دارد.

در نهایت مرحوم نائینی نتیجه می‌گیرند چون قاعده‌ی یقین با استصحاب در هر یک از این حیثیات

---

۱. فوائد الاصول، ج ۴، ص ۵۹۰.

و أمّا من جهة النقض: فلأنّ نقض اليقين في الاستصحاب إنّما يكون باعتبار ما يقتضيه اليقين من الجرى العملى على طبق المتيقّن، و في القاعدة إنّما يكون باعتبار نفس اليقين، و ذلك من لوازم لحاظ اليقين موضوعاً أو طريقاً.

و أمّا من جهة الحكم: فلأنّ الحكم المجعول في القاعدة إنّما هو البناء العلمى على ثبوت المتيقّن في الزمان اليقين، و في الاستصحاب هو البناء العملى على ثبوت المتيقّن في زمان الشكّ.

فالقاعدة تبين الاستصحاب من كلّ جهة من هذه الجهات الأربع، فلا يمكن أن يعمها أخبار الباب، بل لا بدّ و أن تكون الأخبار متكفّلة لاعتبار أحدهما، و حيث إنّ موردها لا ينطبق على القاعدة فلا بدّ و أن تكون متكفّلة لاعتبار الاستصحاب فالقائل باعتبار القاعدة لا بدّ من أن يلتبس دليلاً آخر على ذلك. و قد يستدلّ لها بقاعدة الفراغ، و سيأتى البحث عنها (إن شاء الله تعالى).

چهارگانه متفاوت و متباين است (حيثيت ملحوظ در هر يك از اين چهار حيثيت در قاعده، متباين با استصحاب است) با عبارت واحده‌اي نمي‌توان هر دو مطلب را استفاده كرد و چون قبلاً ولو به قرائن خاصه‌اي كه در هر يك از روايات بود يا قرائن خارجيه، اثبات كرديم كه استصحاب مفاد اين ادله است، لامحاله بايد بگويم قاعده‌ي يقين از اين ادله استفاده نمي‌شود.

## اشكال محقق عراقى رحمته الله بر كلام مرحوم نائينى

محقق عراقى رحمته الله مي‌فرمايد<sup>۱</sup> آنچه را مرحوم نائينى به عنوان محذور فرمود، همگي ناصواب است.

۱. نهايه الافكار، ج ۴، ص ۲۴۲:

(التنبیه الرابع عشر)

قد عرفت تمامية اخبار الباب في الدلالة على حجية الاستصحاب خصوصاً بملاحظة الظاهر من الأسئلة فيها (و انما الكلام) في استفادة قاعدة اليقين منها، و ذلك بعد الجزم بعدم إمكان شمولها لكل من القاعدة و الاستصحاب بالخصوص، بلحاظ ان قوام حقيقة الاستصحاب بإرجاع الشك إلى المتيقن مسامحة و قوام القاعدة بإرجاعه إليه دقة مع عدم تحمل عبارة واحدة في قوله لا تنقض اليقين بالشك لكلا النظيرين و اللحاظين (فتقول) ان قصارى ما قيل أو يمكن ان يقال في شمول الاخبار لمورد القاعدتين دعوى كون اليقين فيها عبارة عن مطلق اليقين بشيء الأعم من الزائل و الباقي حين الحكم بحرمه النقص، مع أخذ متعلق اليقين و الشك المقدر في العبارة مطلق الشيء الأعم من حدوته و بقائه (إذ يستفاد) من مثله حكم صورة اليقين بالحدوث و الشك فيه و صورة اليقين بالحدوث و الشك في البقاء، و الأول مورد القاعدة، و الثاني مورد الاستصحاب (و على هذا) التقريب لا يرد عليه ما أفيد في المنع عن شمول الاخبار لكل من الاستصحاب و القاعدة من دعوى عدم إمكان الجمع بينهما في اللحاظ، لا من جهة اليقين، و لا من جهة المتيقن، و لا من جهة النقص، و لا من جهة الحكم (اما) من جهة اليقين فلأنه في الاستصحاب ملحوظ من حيث كونه طريقاً، و في القاعدة يكون ملحوظاً من حيث نفسه لبطلان كشفه مع تبدله بالشك (و اما) من جهة المتيقن فلأنه في الاستصحاب كان معرى عن الزمان و غير مقيد به، و في القاعدة يكون مقيداً بالزمان (و اما) من جهة النقص فلكونه في الاستصحاب باعتبار ما يقتضيه اليقين من الجرى العملى على طبق المتيقن، و في القاعدة باعتبار نفس اليقين (و اما) من جهة الحكم فلان المجعول في الاستصحاب هو البناء العملى على ثبوت المتيقن في زمان الشك، و في القاعدة البناء العملى على ثبوته في زمان اليقين، و مع تباين القاعدة مع الاستصحاب في هذه الجهات فلا يمكن ان يعمها اخبار الباب

(إذ فيه) ان اليقين في كلا البابين لم يؤخذ الا طريقاً و كاشفاً في زمان وجوده فعلاً أم سابقاً، كما ان المتيقن في البابين مجرد عن الزمان، إذ لا يحتاج في القاعدة إلى مزيد من تعلق اليقين بالحدوث و الشك فيه، و حينئذ للقائل بالجمع بينهما يجمع واحدان يقول ان المتيقن هو طبيعة العدالة مثلاً الجامعة بين الحدوث و البقاء فان هذا المعنى ينطبق على مورد القاعدة و الاستصحاب و لا يريد القائل باستفادتهما من عموم الاخبار الا هذا المقدار (و اما) من جهة النقص و الحكم فالمراد بهما أيضاً عدم نقض اليقين الجامع بين الزائل و الباقي و لزوم الجرى العملى على طبقه و ان لم يكن اليقين موجوداً حين الجرى العملى كما في مورد القاعدة.

✓ فوائد الاصول (حاشية محقق عراقى)، ج ۴، ص ۵۸۹:

(و لكن التحقيق: أنه لا يمكن أن تعم أخبار الباب كلا من القاعدة و الاستصحاب [۱] لأنه لا يمكن الجمع بينهما في اللحاظ من جميع الجهات، لا من جهة اليقين و لا من جهة المتيقن و لا من جهة النقص و لا من جهة الحكم.

أما من جهة اليقين: فلأن اليقين في باب الاستصحاب إنما يكون ملحوظاً من حيث كونه طريقاً و كاشفاً عن المتيقن، و في القاعدة يكون

در محذور اول مرحوم نائینی فرمود یقین در استصحاب طریقاً ملحوظ است و در قاعده نفساً ملحوظ است؛ یعنی یک جا موضوعیت دارد و یک جا آلیت دارد و لفظ واحد در استعمال واحد، نمی شود هم آلت باشد و هم اصالت داشته باشد؛ هم «ما به یُنظر» باشد و هم «ما فیه یُنظر» باشد.

محقق عراقی رحمته اللہ علیہ می فرماید: یقین هم در استصحاب «ما به یُنظر» است و هم در قاعده. در هر دو جا مرآتیت، کاشفیت و طریقیّت دارد؛ زیرا در قاعده نیز غرض، اثبات متعلق و اثبات متیقن است نه اثبات یقین بما هو یقین.

انصافاً این اشکال وارد است و کلام درستی است. پس با کنکاش محقق عراقی رحمته اللہ علیہ معلوم شد محذور ثبوتی که از حیث یقین که مرحوم نائینی فرمودند، محذوری نیست.

در محذور دوم از حیث متیقن، مرحوم نائینی فرمود متیقن در استصحاب، منسلخ و جدای از زمان ملحوظ است (تبعاً لآخوند) زیرا اگر منسلخ از زمان نباشد اصلاً نقض معنا ندارد؛ زیرا یقین با قید زمان سابق، با شک با قید زمان لاحق هرگز نقض نمی شود.

مرحوم عراقی می فرماید<sup>۱</sup> در قاعده نیز زمان ملغی است و اصل و طبیعت متیقن مدّ نظر است؛ بدین معنا

---

ملحوظاً من حیث نفسه [۲] لبطان کاشفیته بعد تبدّله إلى الشکّ. ... ))

[۱] أقول: الأولى فی المقام ان یقال: انه بعد کون المراد من الیقین فی القاعدتین هو الیقین المرآتی غایة الأمر کل بحسب زمان وجوده کما ان المراد من النقض البناء منه بلحاظ الجری العملی علی طبق الیقین أو المتیقن فی المقامین کما ان المتیقن فی البایین أمکن تجریده عن الزمان فی البایین، بان یراد الیقین بوجود مع الشک بهذا الوجود الجامع بین الحدوث و البقاء، بلا لحاظ أحدهما فی البین. عمدة الإشکال فی الجمع فی إطلاق النقض، إذ هو فی القاعدة حقیقی و فی الاستصحاب مسامحی، و لا یمكن الجمع بینهما، لما تقدّمت الإشارة إلیه فی الحاشیة السابقة، فتدبر فیه.

[۲] أقول: کاشفیه الیقین إنّما هو بلحاظ زمانه، فمعنی عدم النقض فی القاعدة أیضاً عدم رفع الید عن الکاشف السابق، و ذلك لا ینافی مع عدم کشفه فعلاً، فالیقین فی کلا البایین أخذ بنحو الکاشفیه، غایة الأمر بلحاظ زمان وجوده فعلاً أم سابقاً. و اما المتیقن: فلهذا القائل ان یقول: إن المتیقن هو طبیعة العدالة الجامعة بین الحدوث و البقاء، و هذا معنی ثالث ینطبق علی مورد الاستصحاب و القاعدة، و نحن أیضاً لا نرید إلّا استفادة الجامع بین القاعدتین، لا نفسهما. و المراد من النقض أیضاً هو الجری العملی علی طبق الیقین الجامع بین الباقي و الزائل. و لعمری! إن هذا البیان حاک عن عدم الوصول إلى المقصد، إذ تمام المقصد فی وجه الامتناع هو الجمع بین اللحاظین فی إطلاق النقض المستتبع لإرجاع الشک إلى الیقین دقةً و مسامحةً (و الله العالم) فتدبر.

۱. نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۱، ص ۲۴۳:

کما ان المتیقن فی البایین مجرد عن الزمان، إذ لا ینتجج فی القاعدة إلى أزيد من تعلق الیقین بالحدوث و الشک فیه، و حیثئذ للقائل بالجمع بینهما ینجام واحدان یقول ان المتیقن هو طبیعة العدالة منلا الجامعة بین الحدوث و البقاء فان هذا المعنی ینطبق علی مورد القاعدة و الاستصحاب و لا یرید القائل باستفادتهما من عموم الاخبار الا هذا المقدار.

✓ فوائد الاصول (حاشیة محقق عراقی)، ج ۴، ص ۵۸۹:

که نمی‌توان متیقن را با شک شکست. وقتی که در قاعده هم زمان ملغی باشد می‌توانیم جمعی در نظر بگیریم و بگوییم یقین به این جامع با شک نباید نقض شود.

آن جامع چنین است که مثلاً طبیعت عدالت زید متیقن است و فعلاً مشکوک است، حال یا اصل حدوثش مشکوک است یا استمرارش مشکوک است و جامع بین شک در حدوث و شک در بقاء مد نظر است و در متیقن نیز متیقن مربوط به جامع بین حدوث و بقاء مد نظر است؛ یعنی یا حدوثش متیقن است و شک در بقائش داریم یا اینکه حدوثش متیقن، و شک نیز در حدوث آن است.

مهم آن است که اگر یک عدالت جامع بین حدوث و بقاء داشته باشیم، اگر شک کردیم، باید به همان یقین عمل کنیم. نتیجه‌ی این جامع در بعضی موارد استصحاب است (جایی که شک در بقاء است) و در مواردی قاعده‌ی یقین است (جایی که شک به اصل حدوث برمی‌گردد). کسی که قائل است هر دو قاعده استفاده می‌شود بیش از این معنا را ملتزم نیست. پس همین که طبیعت عدالت جامع بین حدوث و بقاء وجود داشته باشد، کافی است در اینکه باید طبق یقین عمل کنیم و دیگر نقض یقین نکنیم. یک جا نتیجه‌اش استصحاب و در جایی نتیجه‌اش قاعده‌ی یقین است.

محقق عراقی رحمته الله هم در حاشیه‌ی *فوائد الاصول* و هم در *نهایة الافکار* به این مطلب تصریح می‌کند. در *نهایة الافکار* می‌گوید:

للقائل بالجمع بينهما یجامع واحداً یقول ان المتیقن هو طبیعة العدالة مثلا الجامعة بین

الحدوث و البقاء فان هذا المعنى ینطبق علی مورد القاعدة و الاستصحاب.

در حاشیه بر *فوائد* هم چنین می‌گوید:

فلهذا القائل ان یقول: ان المتیقن هو طبیعة العدالة الجامعة بین الحدوث و البقاء، و هذا

معنى ثالث ینطبق علی مورد الاستصحاب و القاعدة.

مراد محقق عراقی رحمته الله از اینکه می‌گوید متیقن، طبیعت جامعه‌ی بین حدوث و بقاء است، چیست؟ ظاهراً مراد این است که اگر متیقنی داشته باشیم و شک‌ی پیدا شود، چه مربوط به حدوث باشد و به تعبیر دیگر مربوط به اصل شیء باشد یا مربوط به استمرار باشد، این متیقن را در حقیقت می‌توانیم تقسیم به دو قسم

---

و اما المتیقن: فلهذا القائل ان یقول: ان المتیقن هو طبیعة العدالة الجامعة بین الحدوث و البقاء، و هذا معنى ثالث ینطبق علی مورد الاستصحاب و القاعدة، و نحن أيضا لا نريد إلاً استفادة الجامع بین القاعدتين، لا نفسهما.

کنیم؛ یعنی می‌توان گفت متیقنی است که شک *يعرض بالنسبة الى حدوثه* یا *يعرض بالنسبة الى استمراره*. لذا این جامع را می‌توانیم در نظر بگیریم، جامعی که از حیث عروض شک، قابل تقسیم است؛ شکی که مربوط به اصل حدوث یا استمرار باشد.

### نقد و بررسی فرمایشات محقق عراقی رحمته الله در حیث متیقن

در دو مرحله کلام ایشان را بررسی خواهیم کرد؛

در مرحله‌ی اول می‌پذیریم که کاملاً در استصحاب، زمان ملغی است. اگر پذیرفتیم در استصحاب زمان ملغی است همان‌طور که ایشان فرمود، دلیلی وجود ندارد که بگوییم در قاعده زمان نسبت به متیقن مأخوذ است؛ آنجا نیز می‌توانیم بگوییم زمان ملغی است؛ زیرا از حیث متیقن بحث می‌کنیم و اشکال دوم مرحوم نائیناز حیث متیقن است. اگر در استصحاب می‌گویید زمان ملغی است و حال آنکه متیقن روز جمعه بوده و شنبه در بقائش شک می‌کنیم، اگر آنجا بناست زمان را ملغی کنیم با اینکه اگر زمان ملغی شود اصلاً جمع بین یقین و شک معنا ندارد، لامحاله در قاعده خیلی راحت‌تر می‌توانید الغاء زمان کنید و بگویید متیقنی که در زمانی به واسطه‌ی یقین احراز شد، اگر آن یقین رفت نه متیقن و تبدیل به شک شد، متیقن آن زمان را محرز فرض کنید. در اینجا خیلی روشن‌تر است؛ چون می‌گوییم متیقن را در همان زمانی که هست ثابت فرض کنید و الغاء زمان در قاعده اگر فقط از حیث متیقن ملاحظه شود خیلی راحت‌تر است؛ زیرا در قاعده، یقین در گرو زمان است. جمعه یقین بوده است و شنبه شک در همان یقین می‌شود اما متیقن اصلاً زمان ندارد؛ آن متیقنی که علی فرض ثبوت در جمعه احراز شده بود و شنبه در آن شک شده است ثابت فرض می‌شود.

پس اشکال محقق عراقی رحمته الله به مرحوم نائینی که در قاعده نیز زمان ملغی است و متیقن را معرای از زمان اخذ می‌کنیم، سخن درستی است. جامع آن نیز چنین است که یقین به آن تعلق گرفته است، عدالت زیدی که یقین به آن تعلق گرفته است، همین مقدار کافی است در اینکه اگر شک به هر نحو - حدوثاً و بقاءً - در آن راه یافت، اعتنا نکنید. ولو بیان ما کمی با اصل سخن محقق عراقی رحمته الله تفاوت دارد، اما اصل مطلب ایشان درست است و اشکال ایشان بر مرحوم نائینی وارد است.

ولی در مرحله‌ی دوم می‌گوییم: همان‌گونه که در اول بحث استصحاب اشاره شد، اینکه مشهور شده است و مرحوم آخوند و بعضی از تلامیذ مرحوم آخوند و تلامیذ تلامیذ ایشان فرموده‌اند<sup>۱</sup> در استصحاب

۱. کفایة الأصول (ط - آل البیت رحمته الله)، ص ۳۹۰.

زمان ملغی است خصوصاً از حیث متیقن، به طور مطلق صحیح نیست؛ زیرا:

روایت زراره<sup>۱</sup> می‌فرماید: «لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ ثُمَّ شَكَّكَ»؛ تو بر یقین بر وضویت بودی پس شک کردی، یعنی شک بعد از آن واقع شده است پس طولیتی وجود دارد، حال چه طولیت زمانی باشد چه رتبه‌ای تفاوتی نمی‌کند. در ادامه که می‌فرماید: «فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ أَبَدًا» در اینجا - در مرحله‌ی حکم - زمان به نحو تسامح الغاء می‌شود؛ یعنی شایسته نیست یقین را به شک نقض کرد و نفرموده یقین سابق را با شک لاحق نشکن، لذا معلوم است که تسامحی در مقام حکم وجود دارد. به این معنا در قاعده نیز الغاء زمان وجود دارد؛ زیرا فرمود «لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ»؛ تو یقین در طهارت داشتی ثُمَّ شَكَّكَ؛ بعداً در طول زمان شک کردی، یعنی شک کردی که آیا آن یقین درست بود یا نه. در حقیقت حضرت می‌فرماید اینجا نیز تسامحاً زمان را برمی‌دارم و می‌گویم از حیث اعتبار، به یقین عمل کن ولو اینکه الآن آن یقین را نداری، ولی همین که یقینی بوده کافی است، پس متیقن آن در همان زمان ثابت است.

بنابراین اگر مقصود این باشد که زمانی که الغاء شده، به این نحو الغاء شده است، باید گفت در هر دو به یک نحو الغاء شده است، ولی اگر مقصود این است که از اول الغاء زمان مفروض است باید گفت مطابق واقع نیست و ظاهراً مراد مرحوم آخوند و دیگران که گفته‌اند زمان الغاء شده است، همین معنا است که بیان کردیم. به تعبیر دیگر اینکه می‌گویند در استصحاب زمان الغاء شده است، اگر مقصودشان این است که حتی در مقام موضوع، زمان الغاء شده است، کلام درستی نیست ولی اگر مقصودشان این است که در مقام حکم، به

---

فإن قلت نعم و لكنه حيث لا انتقاض لليقين في باب الاستصحاب حقيقة فلو لم يكن هناك اقتضاء البقاء في المتيقن لما صح إسناد الانتقاض إليه بوجه و لو مجازاً بخلاف ما إذا كان هناك فإنه و إن لم يكن معه أيضاً انتقاض حقيقة إلا أنه صح إسناده إليه مجازاً فإن اليقين معه كأنه تعلق بأمر مستمر مستحکم قد انحل و انقسم بسبب الشك فيه من جهة الشك في رافعه.

قلت الظاهر أن وجه الإسناد هو لحاظ اتحاد متعلقى اليقين و الشك ذاتا و عدم ملاحظة تعددهما زمانا و هو كاف عرفا في صحة إسناد النقض إليه و استعارته له بلا تفاوت في ذلك أصلا في نظر أهل العرف بين ما كان هناك اقتضاء البقاء و ما لم يكن و كونه مع المقتضى أقرب بالانتقاض و أشبه لا يقتضى تعيينه لأجل قاعدة إذا تعذرت الحقيقة فإن الاعتبار في الأقرية إنما هو بنظر العرف لا الاعتبار و قد عرفت عدم التفاوت بحسب نظر أهله هذا كله في المادة.

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۶۶، ح ۱ (۴۱۹۲):

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصَابَ ثَوْبِي دَمَ رُعَافٍ أَوْ غَيْرِهِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ مَنِيٍّ إِلَى أَنْ قَالَ فَإِنْ ظَنَنْتَ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَتَيْتَنَ ذَلِكَ فَانظُرْ فَلَمْ أَرَ شَيْئاً ثُمَّ صَلَّيْتُ فَرَأَيْتُ فِيهِ قَالَ تَغَسَّلَهُ وَ لَا تُعِيدُ الصَّلَاةَ قُلْتُ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ ثُمَّ شَكَّكَتَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ أَبَدًا قُلْتُ فَهَلْ عَلَىَّ إِنْ شَكَّكَتُ فِي أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْءٌ أَنْ أَنْظُرَ فِيهِ قَالَ لَا وَ لَكِنَّكَ إِذَا تَرِيدُ أَنْ تَذْهَبَ الشَّكُّ الَّذِي وَقَعَ فِي نَفْسِكَ الْحَدِيثَ.

نحو دستوری الغاء شده است مانعی ندارد و در هر دو جا زمان الغاء شده است.

پس اشکال دوم محقق عراقی رحمته الله نیز بر کلام مرحوم نائینی وارد است .

اما در رابطه با اشکالی که محقق نائینی از حیث نقض و حکم وارد کرده بود، مرحوم عراقی معتقد است<sup>۱</sup> وقتی روایت می‌گوید نقض نکن، یقینی را بیان می‌کند که جامع بین زائل و باقی است. به تعبیر دیگر یقینی که وجود داشت ممکن است هنوز باقی باشد چنانکه در استصحاب است و ممکن است زائل شده باشد چنانکه در قاعده است، بین این دو می‌توان جامع را در نظر گرفت؛ چون هر دو یقین است و متعلق به یک طبیعت است، لذا روایت می‌گوید آن یقینی را که جامع است بین یقین باقی که در استصحاب است و یقین زائل که مربوط به قاعده است، نقض نکن.

پس اشکال مرحوم نائینی از حیث نقض رفع می‌شود و از حیث حکم، یعنی جری عملی هم چنین است؛ یعنی مکلف باید جری عملی داشته باشد طبق یقین جامع بین زائل و باقی. پس این دو محذور هم رفع می‌شود.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

---

۱. نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۱، ص ۲۴۳:

(و اما) من جهة النقض و الحكم فالمراد بهما أيضاً عدم نقض اليقين الجامع بين الزائل و الباقي و لزوم الجری العملي على طبقه و ان لم يكن اليقين موجوداً حين الجری العملي كما في مورد القاعدة.

✓ فوائد الاصول (حاشیهی محقق عراقی)، ج ۴، ص ۵۸۹:

و المراد من النقض أيضاً هو الجری العملي على طبق اليقين الجامع بين الباقي و الزائل. و لعمری! إن هذا البيان حاك عن عدم الوصول إلى المقصد، إذ تمام المقصد في وجه الامتناع هو الجمع بين اللحاظين في إطلاق النقض المستتبع لإرجاع الشك إلى اليقين دقة و مسامحة (و الله العالم) فتدبر.